

II

مسلح بودن [مردم] پاریس یگانه مانع جدی در سر راه اجرای توطئه ضدانقلابی بود. پس، می‌بایست سلاح از دست مردم پاریس گرفته شود. در مورد این نکته، مجلسی که در بوردو به راه افتاده بود [کمترین مخالفتی نداشت و] عین توافق و همدلی بود. حالا که رجزخوانی‌های غرنده دهاتی‌هایش [که به عنوان نماینده در مجلس جا خوش کرده بودند] برای بر سر عقل آوردن پاریسیان کفایت نمی‌کرد، پس نوبت تیر بود که با رها کردن پاریس به کف با کفایت و نیات بشردوستانه گروه سه نفره - وینوآی دسامبری کار^۱، والانتن، ژاندارم هوادار بناپارت، و اورل دوپالادین، سردار ژوزیتی - هرگونه شک و تردیدی را در این زمینه بزداید. توطئه‌گران، در عین حالی که هدف حقیقی خود را از خلع سلاح کردن پاریس بی‌شرمانه اعلام می‌داشتند، بهانه‌ای هم برای به زمین گذاشتن سلاح‌ها می‌تراشیدند که با پررویی و بی‌آزرمی تمام داد می‌زد که چیزی جز دروغ نیست. تیر چه می‌گفت؟ می‌گفت توپخانه گارد ملی مال دولت است و باید به دولت برگردد. و حال آن که حقیقت چنین بوده: از همان روزی که پاریس تسلیم دشمن شد، یعنی سپاهیان فرانسوی اسیر در دست بیسمارک [آزاد شدند و] فرانسه را تسلیم وی کردند، گاردی متشکل از تعداد در خور ملاحظه‌ای از افراد را با این نقشه کاملاً علنی که در صورت لزوم توی سر پایتخت بکوبد برای خودشان نگاه داشتند. پاریس آرام و قرار نداشت و همواره مترصد حادثه‌ای بود. گارد ملی [، به دلیل همین بدگمانی‌ها،] دوباره سازمان داده شد و فرماندهی کل آن را به عهده یک کمیته مرکزی گذاشتند که از سوی

۱. décebriseur، اشاره به دخالت طرف در کودنای دسامبر لویی بناپارت، م

همهٔ اعضاء گارد ملی، به استثنای چند تن از بازمانده‌های طرفدار بناپارت، برگزیده می‌شدند. در شبی که فردای آن پروسی‌ها وارد پاریس می‌شدند، کمیتهٔ مرکزی گارد ملی تصمیم گرفت همهٔ توپخانه و مسلسل‌های سنگینی را که بی‌غیرت‌های ارتش تسلیم طلب در محلاتی جا گذاشته بودند که قرار بود پروسی‌ها در همان محله‌ها یا در پیرامون نزدیک آن‌ها مستقر شوند به نواحی مونمارتر (Montmartre)، بل‌ویل (Belleville)، و ویلت (Villette) منتقل کند. این توپخانه را اعضاء گارد ملی با پول خودشان ساخته بودند. و در قرارداد تسلیم مورخ ۲۸ ژانویه نیز به همین عنوان و تحت نام اموال گارد ملی به رسمیت شناخته شده بود، و به همین دلیل هم قرار نبود مثل دیگر سلاح‌های متعلق به حکومت، [پس از اعلام آتش‌بس و ترک مخاصمه از سوی ارتش فرانسه] به دست دشمن بیفتد. و تی‌یر، برای آن‌که جنگ بر ضد پاریس را هر چه زودتر به راه بیندازد، آن چنان از هر گونه بهانه‌ای محروم بود که چاره‌ای جز دروغ گفتن نداشت: توپخانهٔ گارد ملی اموال دولتی است و باید به دولت تسلیم شود.

گرفتن توپخانه از دست گارد ملی، بیگمان، مقدمه‌ای می‌شد برای خلع سلاح عمومی مردم در پاریس و، در نتیجه، خلع سلاح عمومی انقلاب ۴ سپتامبر. در حالی که این انقلاب به نظام عمومی حاکم در فرانسه تبدیل شده بود. در قرارداد تسلیم و ترک مخاصمه، دشمن پروسی جمهوری را که از مواد قرارداد بود به رسمیت شناخته بود. و پس از تسلیم نیز، تمامی قدرت‌های خارجی همین جمهوری را به رسمیت شناخته بودند و به نام جمهوری بود که مجلس ملی را تشکیل داده بودند. تنها عنوان قانونی که مجلس مستقر در بوردو و قوهٔ اجرایی‌اش برای رسمیت دادن به خودش از آن استفاده می‌کرد همین انقلاب کارگران پاریس بود.

اگر ۴ سپتامبر نبود، مجلس ملی می‌بایست بیدرنگ جای خودش را به قوه قانونگذاری برگزیده ۱۸۶۹ بدهد که با رای عمومی و آن هم زیر حاکمیت فرانسوی نه پروسی انتخاب شده بود، مجلسی که بعداً به زور انقلاب [۴ سپتامبر] از هم پاشید. اگر انقلاب ۴ سپتامبر کارگرها نبود، تی‌یر و همه تمدید مرخصی‌های دور و برش ناگزیر می‌بایست جلوی بناپارت زانو بزنند تا از او خط امانی بگیرند و به کاین (Cayenne)^۱ نروند. قدرت‌های مجلس ملی [، بدون استناد به انقلاب ۴ سپتامبر،] در حد اختیارات محضرداری می‌شد که موظف است پیش‌نویس یا متن قرارداد صلح با پروس را تهیه کند. این مجلس، در جریان انقلاب ۴ سپتامبر، حادثه‌ای فرعی بیش نبود که پاریس مسلح، پاریسی که دست به آن انقلاب زده بود و به خاطرش محاصره‌ای پنج ماهه را، با همه دهشت‌های ناشی از قحط و غلایش، متحمل شده بود و اکنون نیز با ادامه دادن به مقاومت اش به رغم «نقشه» تروشو می‌رفت تا از همین انقلاب پایه‌ای برای یک جنگ دفاعی ملی در ولایات بسازد، همچنان مظهر مجسم حقیقی آن بود. و اکنون همین پاریس دوراه بیشتر پیش پای خود نداشت: یا می‌بایست به القانات توهین‌آمیز برده‌فروش‌های بوردو تن در دهد و سلاح را بر زمین بگذارد، و، بدینسان، اعتراف کند که انقلاب ۴ سپتامبرش جز این چیزی نبوده که قدرت از لوئی بناپارت به رقبای سلطنت طلب اش منتقل شود؛ یا این که می‌بایست در مقام قهرمان از جان گذشته فرانسه، که نجات دادن اش از خانه خرابی و جان دوباره بخشیدن به آن، بدون سراپا دگرگون کردن انقلابی شرایط و اوضاع سیاسی و اجتماعی برخاسته از عواقب امپراتوری دوم، که همین فرانسه را در زیر قیمومت خودش به پوسیدگی

۱. کاین، پایتخت گینه فرانسه در آمریکای جنوبی که زندانی‌های شرور و بد سابقه را به آنجا می‌فرستادند (متن انگلیسی).

کامل رسانده بود، ممکن نبود، پای بفرشد. پاریس، که هنوز از قحط و غلای پنج ماهه اش خلاص نشده بود و زخم آن را بر تن داشت، یک لحظه هم تردید نکرد. پاریس مصممانه بر آن شد تا همه مخاطرات مقاومت در برابر توطئه گران فرانسوی را قهرمانانه به جان خریدار شود و حتی، از آن بالاتر، از خطر توپ‌های پروسی که در قلاع اطراف پاریس مستقر گردیده و لوله‌های خود را به سوی مردم پاریس نشانه گرفته بودند، نیز نهراسد. با همه این‌ها، کمیته مرکزی، به علت نفرتی که از جنگ داخلی داشت، جنگی که [مقاومت] پاریس می‌رفت تا وی را بدان بکشاند، تصمیم گرفت به رغم تحریکات برخاسته از تمرکز قوا در پاریس و پیرامون آن، حالت دفاعی محض خود را همچنان حفظ کند.

بنابراین، تی‌یر بود که با فرستادن وینوا، در رأس گروهی از سرپاسبان‌ها و چند هنگ جبهه‌ای، به عنوان سرریز شبانه در مونمارتر و ضبط غافلگیرانه توپخانه گارد ملی، جنگ داخلی را آغاز کرد. همه می‌دانند که این اقدام چه گونه بر اثر مقاومت گارد ملی و ابراز احساسات برادرانه هنگ‌های جبهه‌ای با مردم، با شکست رو به رو شد. در حالی که اورل دوپالادین فوق‌العاده مربوط به خبر پیروزی خود را پیشاپیش چاپ کرده داشت و تی‌یر هم اعلامیه‌هایی را که در آن‌ها از اقدامات و تدابیر کودتایی اش به مردم خبر می‌داد آماده کرده بود. اما همه این‌ها ناگزیر جای خودش را به فراخوان‌های تی‌یر داد که در آن‌ها از تصمیم بزرگوارانه اش دایر بر این که گارد ملی می‌تواند سلاح‌های خودش را همچنان در اختیار داشته باشد سخن می‌گفت؛ به عقیده تی‌یر، تردیدی وجود نداشت که گارد ملی این سلاح‌ها را بر ضد شورشیان و برای پیوستن به حکومت به کار خواهد برد. از ۳۰۰,۰۰۰ تن اعضای گارد ملی فقط ۳۰۰ تن به این ندای تی‌یر پاسخ دادند و به این کوتوله پیوستند تا بر

ضد خودشان اقدام کرده باشند. انقلاب باشکوه ۱۸ مارس سلطه بدون منازع خود را در پاریس حفظ کرد. کمیته مرکزی هم حکم حکومت موقت این انقلاب را داشت. اروپا گویی برای یک لحظه به تردید افتاد که آیا هیاهویی که اخیراً در باب پیشرفت‌های دولت و جنگ بلند کرده بود مبنای واقعی داشته یا این که رویای گذشته‌ای بوده که مدتهاست سپری شده است.

از ۱۸ مارس تا لحظه ورود سپاهیان ورسای به پاریس، انقلاب پرولتری به قدری از دست یازیدن به اعمال خشونت‌آمیز مرسوم در انقلاب‌ها، و از آن بالاتر در ضد - انقلاب‌های «طبقات بالا»، پرهیز کرد که رقبایش هیچ حرف و حدیثی برای گفتن و ابراز خشم خود نیافتند مگر اعدام دو ژنرال به نام‌های لوکنت (Lecomte) و کله‌مان توماس (Clément Thomas) و قضیه میدان واندوم.

یکی از افسران طرفدار بناپارت که در حمله شبانه مونمارتر شرکت داشت، یعنی ژنرال لوکنت، چهار بار به هنگ ۸۱ جبهه فرمان داده بود که به روی مردم بی سلاح، در میدان پیگال (Pigalle)، تیراندازی کنند و چون افرادی از اجرای این دستورها سر باز زده بودند به همه آنان به نحو وحشیانه‌ای ناسزا گفته بود. و افرادی هم، به جای تیراندازی به زنان و کودکان، خود او را پای دیوار گذاشتند و تیرباران‌اش کردند. عادت‌های ریشه‌داری که سربازان در مکتب دشمنان طبقه کارگر با آنها آشنا شده‌اند، به محض قرار گرفتن آنان در کنار طبقه کارگر بدیهی است که یکدفعه عوض نمی‌شود. همین گونه سربازان بودند که کله‌مان توماس را اعدام کردند.

کسی که «ژنرال» کله‌مان توماس نامیده می‌شد از ناراضی‌هایی بود که در سابق استوار سررشته‌داری و ملزومات ارتش بود و، در آخرین روزهای فرمان‌روایی لوئی - فیلیپ، ترتیبی داده بود که جزو ابوابجمعی

هیات تحریریه روزنامه جمهوریخواه لونسایونال (*Le National*) استخدام شود تا در آن جا دو کار را با هم انجام دهد: هم دارنده عنوان پوشالی (مدیر مسئول) روزنامه باشد، هم یکه بزنی آماده برای پیکار تن به تن با هر کسی در خدمت این جریده بسیار بزنی - بهادر. پس از انقلاب فوریه، که افراد وابسته به دارودسته ناسیونال به قدرت دست یافتند، این استوار سابق سررشته داری هم تغییر ماهیت داد و تبدیل به ژنرال شد. و این قضیه هم درست در شبی که فردای آن قصابی و کشتار ژوئن صورت گرفت اتفاق افتاد، حادثه‌ای که کله‌مان توماس، مانند ژول فاور، از عوامل دست اندرکار شوم آن بود و بعدها به یکی از جلادان بی غیرت اش تبدیل گردید. بعد از این واقعه، از خود او و عنوان ژنرالی اش تا مدت‌ها خبری نبود تا اول نوامبر ۱۸۷۰ که دوباره سروکله‌شان پیدا شد. شب قبل از این تاریخ، «حکومت دفاع ملی»، که اعضاء آن در مقر شهرداری تحت نظر قرار گرفته بودند، قول رسمی به بلانکی، فلورانس، (Flourens) و دیگر نمایندگان طبقه کارگر داده بود که قدرت غصبی اش را به دست اعضاء کمونی که آزادانه انتخاب شوند بسپرد. ولی، به جای وفا کردن به این قول،

۱. در ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰، مردم پاریس کوشیده بودند حکومت دفاع ملی را سرنگون کرده، قدرت را به دست گیرند. شروع این حرکت با انتشار شایعات ترک مواضعه با پروسی‌ها، شکست گارد ملی در بورژه (Bourget)، در ۳۰ اکتبر، و رسیدن خبر تسلیم متز بود. گاردهای ملی، به رهبری بلانکی، شهرداری را گرفتند و اعلام داشتند که حکومت موجود ملغی است؛ حکومت تازه‌ای تشکیل شد که می‌بایست انتخابات کمون را انجام دهد؛ ولی این حکومت چون به مردم تکیه نداشت مردد بود و نتوانست کاری از پیش ببرد. افراد این حکومت با اعضاء توقیف شده حکومت دفاع ملی وارد مذاکره شدند و موافقت شفاهی آنان را برای تعیین تاریخ انتخابات (اول نوامبر) و اعلام عفو عمومی گرفتند. در گرما گرم این قضایا بود که گردان‌هایی از گارد ملی که بیشتر افرادشان از فرزندان بورژواها بودند سروکله‌شان پیدا شد و همان بامداد اول نوامبر مقر شهرداری را گرفتند و دوباره حکومت دفاع ملی را در مقام خود ابقاء کردند.

«برتون» های هار «تروشو» را به جان مردم پاریس انداخت که در آن موقع جانشین «کورسی» های تحت فرمان بناپارت بودند. در این میان، تنها ژنرال تامیزیه (Tamisier) بود که از آلوده شدن نام‌اش در یک چنین رسوایی می‌هراسید و به همین دلیل از فرماندهی گارد ملی استعفاء کرد و این بود که کله‌مان توماس دوباره ژنرال شد تا جای او را بگیرد. این شخص، در طول مدت فرماندهی‌اش با پروسی‌ها نمی‌جنگید بلکه با خود افراد گارد ملی دعوا داشت. او نگذاشت گارد ملی مسلح شود، اعضاء گردان‌های دارای منشاء بورژوازی را بر ضد گردان‌های دارای منشاء کارگری می‌شورانید، همه افسران مخالف با «نقشه» تروشو را برکنار کرد و گردان‌های کارگری و پرولتری را به بهانه بیشرمانه و افتراآمیز سستی و بی‌جربزگی منحل کرد آن هم گردان‌هایی را که حتی دشمنان سوگند خورده آنان نیز در قهرمان‌گری افرادش تردیدی نداشتند. کله‌مان توماس از این که دوباره در قیافه ژوئن ۱۸۴۸ خویش به عنوان دشمن شخصی طبقه کارگر پاریس ظاهر شده بود بسیار خشنود بود. همو بود که چند روز پیش از ۱۸ مارس به لوفلو (Le Flô)، وزیر جنگ، نقشه‌ای تسلیم کرد که ساخته و پرداخته نبوغ خود او بود، نقشه‌ای که هدف‌اش این بود که «با گل سرمسد ارادل پاریسی یک بار برای همیشه تسویه حساب کند و کلک همه را بکند». بعد از آنی هم که وینوا پا به فرار گذاشت، این موجود باز هم نتوانست دست از تحرکات خود بردارد و آرام بنشیند و به عنوان جاسوس و خبرچین افتخاری به اعمال خود ادامه می‌داد. [دست آخر هم که اعدام شد، باید گفت] کمیته مرکزی و کارگران پاریس در اعدام او و لوکنت همان قدر مسئول بودند که شاهزاده خانم گال (Galles) در کشته شدن افرادی که در روز ورود او به لندن زیر دست و پای انبوه خلائق از بین رفتند مسئول بود.

اکنون به قضیه قتل عام شهروندان بی دفاع در میدان واندوم بپردازیم. این به اصطلاح قتل عام افسانه‌ای است که آقای تی‌یر و دهاتی‌های [مجلس بوردوا]ش اصرار دارند که در مجلس از آن سخنی به میان نیاید، و ترجیح می‌دهند که به شایعات مربوط به این افسانه فقط توسط عمده‌واکره مطبوعات اروپایی دامن زده شود. «مردان نظم» مرتجعان پاریس، از پیروزی ۱۸ مارس به خود لرزیدند. این پیروزی، از نظر آنان، نشانه‌ی کفر عدالت مردمی بود که از راه می‌رسید. شب قربانی که، از ایام ژوئن ۱۸۴۸ تا ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱،^۱ به دست آنان به قتل رسیده بودند در برابر چشمانشان قد علم می‌کرد. وحشتی که، از این رهگذر، بر آنان دست یافت یگانه تنبیه‌شان بود. [در عمل،] حتی استوارها و سرپاسبان‌ها، به جای آن که خلع سلاح شده، چنانکه سزاوارشان بود بازداشت شوند، روز روشن با استفاده از دروازه‌های باز پاریس راهی مکان امن ورسای گردیدند. «مردان نظم» نیز به همچنین. نه تنها کسی دستی به روی‌شان بلند نکرد بلکه پرروی‌شان آن قدر بود که دور هم جمع شدند و چند محل از استحکامات مرکز پاریس را به تصرف خود در آوردند. این عطفی که کمیته مرکزی از خود نشان داد، این بزرگواری کارگران مسلح پاریسی، که به هیچوجه با عادت‌های «حزب نظم» نمی‌خواند، آن چنان عجیب می‌نمود که از سوی آنان به عنوان نشانه‌ای از

۱. در ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱ اقدام تازه‌ای در جهت سرنگونی حکومت دفاع ملی صورت گرفت. علت آشکارش هم شکست گارد ملی زیر فرمان بوزنوال (Buzenval) بود (۱۹ ژانویه ۱۸۷۱). به دنبال این شکست بود که زمره ترک‌مخاصمه در آینده نزدیک و انتصاب وینوا به عنوان فرماندار نظامی پاریس دهن به دهن می‌چرخید. شورش ۲۲ ژانویه، مثل شورش ۳۱ اکتبر، اقدامی مردم بود که از انسجام کافی برخوردار نبود و با توده‌ها ارتباط زنده‌ای نداشت. جنبش با دادن ۳۱ کشته و زخمی، که بین آنان عده‌ای از زنان و کودکان هم بودند، سرکوب شد.

ضعف تلقی شد. به همین دلیل و بر پایه همین تلقی بود که آنان کوشیدند نقشهٔ احماقانه‌ای را به اجرا در آورند، بدین معنا که زیر سرپوش تظاهرات بدون سلاح، دست به همان کاری بزنند که وینوا با استفاده از توپخانه و مسلسل در انجام آن توفیق نیافته بود. ۲۲ مارس،^۱ دسته‌ای مکش مرگ ما از آقایان «تروتمیز و اتوکشیده»، از محله‌های شیک پاریس، به راه افتاد که همهٔ جوجه لش ولوش^۲ های شهر را هم به دنبال خودش می‌کشید و در رأس آن نیز چهره‌های سرشناس امپراتوری، افرادی مانند هکه‌رن (Heckeren)، کوئلوگون (Coëtlogon)، هانری دوپن (Henri de Pène)، و غیره، دیده می‌شدند. این گروه نامرد که تظاهرات آرام را بهانه کرده ولی انواع سلاح‌های مربوط به آدمکش‌های حرفه‌ای را زیر لباس‌های شان پنهان ساخته بودند، به صورت دسته‌ای سرباز در حال دو به راه افتاد، سر راه خود دست به روی هر نگهبان و گشتی مربوط به گارد ملی که دید بلند کرد و خلع سلاح‌اش کرد، و با این حالت تهاجمی و در حالی که فریادهای «مرگ بر کمیتهٔ مرکزی»، «مرگ بر آدمکش‌ها، زنده باد مجلس!» سر داده بود از طریق کوچهٔ صلح به میدان و اندوم سرازیر گردید؛ آنجا هم کوشید «پست»‌های نگهبانی گارد ملی را برجیند و اگر شده با حملهٔ غافلگیرانه ستاد گارد ملی را به تصرف خود در آورد. در پاسخ این اقدامات و شلیک هفت تیر از سوی این گروه، اعضای گارد ملی، ابتدا، به عنوان اخطار، تیرهایی هوایی شلیک کردند و چون دیدند که این گونه اخطارها نتیجه‌ای نداد، فرماندهی کل گارد ملی دستور تیراندازی داد. با همان رگبار اول،

۱. در متن اصلی [= انگلیسی] ۲۲ مارس آمده است. م

۲. *Petits crevés*، واژهٔ *Crevé* به معنای ترکیده، پنجر شده، از پا افتاده، بی‌رمق، و مانند اینهاست. این تعبیر، در متن اصلی انگلیسی عیناً به همین صورت به فرانسه آمده است. م

نوجه لش ولوش‌ها، سراسیمه به هر سو متواری شدند، همان‌هایی که امیدوار بودند همین که سر و کله‌شان با آن «شکل و شمائل محترمانه» در نظر مردم ظاهر شود، با روی انقلاب پاریس، مانند دیوار اریحا که به صدای کرناهای کاهنان یوشع به لرزه درآمد و فروریخت، بلرزد و فروبریزد. وقتی که این گروه از معرکه گریختند و جان به در بردند جسد دو عضو گارد ملی که به دست آنان کشته شده بودند، همراه با نه تن به شدت مجروح (که یکی از اعضای کمیته مرکزی در بین آنان بود) را با صحنه فتوحات‌شان که پوشیده از هفت تیر، دشنه، و عصاهای سرنیزه‌دار بود پشت سر خود باقی گذاشتند که نشان‌دهنده خصلت «مسالمت‌آمیز» تظاهرات «بدون حمل سلاح»‌شان بود. در ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹، هنگامی که اعضای گارد ملی، برای اعتراض به حمله جنایتکارانه سپاهیان فرانسوی به رم، به تظاهرات به راستی مسالمت‌آمیزی دست زدند، شانگاریه، که آن زمان ژنرال حزب نظم بود، در مجلس مورد ستایش و کف‌زدن‌های پرشور نمایندگان، و به ویژه آقای تی‌یر، قرار گرفت و ناجی فرانسه نامیده شد، و دلیل‌اش هم این بود که با فرستادن افراد نظامی‌اش جلوی آن تظاهرات، به آنان دستور داد از هر سو بر سر آن تظاهرکنندگان بی سلاح بریزند و با شمشیر به جان‌شان بیفتند و از پای‌شان در بیاورند و زیر سم اسبان خویش لگدکوب‌شان کنند. آن موقع در پاریس حکومت نظامی اعلام شد؛ دوفور با عجله تمام قوانین سرکوبگرانه جدیدی را از تصویب مجلس گذراند. دستگیری‌ها، تبعیدهای تازه‌ای صورت گرفت و ترور جدیدی برقرار گردید. در حالی که در شرایط مشابه، هنگامی که «طبقات پایین» جامعه دست بالا را دارند به صورت کاملاً متفاوتی عمل می‌کنند. کمیته مرکزی ۱۸۷۱ به حدی نسبت به [جنایات] قهرمانان آن «تظاهرات مسالمت‌آمیز» کذایی گذشت و بی‌اعتنایی نشان داد که هنوز دو روز از آن

ماجرای گذشته آن افراد دوباره زیر فرمان درباردار سه‌سه (Saisset) جمع شدند تا این دفعه به تظاهراتی مسلحانه بپردازند، همان تظاهراتی که سرانجام‌اش به فرار مشعشعانه به سمت ورسای ختم شد. کمیته مرکزی [گارد ملی]، از بس از تن در دادن به جنگ داخلی، که تی‌یر با صدور دستور حمله‌های شبانه‌اش در مونت‌مارتر آغازش کرده بود، می‌ترسید، این بار با ایستادن سر جای خود، به جای آن که دنبال فراری‌ها - که آن زمان کاملاً بی‌دفاع بودند - به ورسای حمله‌ور شود و بدین‌سان به توطئه‌های تی‌یر و دهاتی‌های مجلس هوادارش یک بار برای همیشه خاتمه دهد، اشتباه سرنوشت‌سازی مرتکب شد. کمیته مرکزی به جای این کار دوباره به حزب نظم فرصت داد که روز ۲۶ مارس، که انتخابات کمون بود، از نیروهایش در سر صندوق‌های رأی‌گیری استفاده کند. در همین روز بود که اعضاء حزب نظم، در شهرداری‌های پاریس، با فاتحان جوانمرد خود تعارف‌های شیرینی ردوبدل می‌کردند در حالی که در درون خود می‌گریه‌اند که در روز موعود چه‌گونه ریشه‌شان را بر خواهند کند.

حالا آن روی سکه را بنگرید. تی‌یر پیکار دوم‌اش بر ضد پاریس را در آغاز آوریل شروع کرد. اولین دسته زندانیان پاریسی که به ورسای آورده شدند مورد همه‌گونه آزار و اذیت قرار گرفتند و این در حالی بود که ارنست پیکارد، دست‌ها در جیب شلوار، دورشان می‌چرخید و متلک می‌گفت و خانم تی‌یر و خانم فاور، در معیت ندیمه‌هایشان، از ایوان عمارت صحنه شکنجه و آزار آن زندانیان به دست اراذل ورسای را می‌نگریستند و کف می‌زدند. افرادی از نظامیان جبهه که به دست این اراذل گرفتار شده بودند، بی‌درنگ و در جا اعدام می‌شدند. دوست دلیرمان، ژنرال دووال (Duval)، که به پولادشکن ملقب بود، بی‌هیچ محاکمه و تشریفاتی تیرباران شد. گالیفه (Gallifet)، که به پاندازی برای

همسر خودش افتخار می‌کند و نام او در مجالس عیش و نوش شبانه امپراتوری دوم معروف خاص و عام است، در بیانیه‌ای به خود می‌بالد که دستور کشتن گروه کوچکی از گاردهای ملی را، به همراه سروان فرمانده و ستوان نایب فرمانده‌شان، که توسط شکارچی‌های خودش غافلگیر و خلع سلاح شده بودند در جا صادر کرده است. وینوآی فراری از مقابل دشمن، به دستور تی‌یر مدال لژیون دونور می‌گیرد چرا که دستور داده بوده هر سربازی را که در صفوف مدافعان انقلاب بگیرند در جا تیرباران کنند. دسماره (Desmarets) ژاندارم نشان لیاقت می‌گیرد و تشویق می‌شود چون فلورانس جوانمرد و شجاع ما را، که اعضاء حکومت دفاع ملی مصون ماندن سرشان را در روز ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ مدیون او هستند، خائنانه و به مانند قصابی بیرحم تکه تکه کرده است. «جزئیات تسلی بخش» این جنایت توسط آقای تی‌یر برای اعضاء مجلس ملی با آب و تاب فراوان شرح داده شد. همین تی‌یر بود که با لاف و گزافی در خور توم پوس (Tom Pouce)^۱، معروف به توم نیم‌وجبی، گیرم در چهره پارلمانی‌اش، که قرار است نقش تیمورلنگ را بازی کند، از رعایت حقوق جنگی در حق کسانی که نسبت به والا حقارت‌اش^۲ اسائه ادب کرده و سر به شورش برداشته بودند تا آن جا سرباز زد که حتی حق بیطرفی آمبولانس‌ها را هم زیر پا گذاشت. هیچ چیز وحشتناک‌تر از غرائز درنده‌خویانه این میمونی که اگر یک لحظه آزادش بگذارند، به قول ولتر (Voltaire)، بیر خونخوار هم به گردش نخواهد رسید نیست.

۱. Tom Thumb یا Sherwood Straton (۱۸۸۳-۱۸۳۸) ژنرال آمریکایی که در سنین کمال‌اش فقط ۳/۴ پا قد و ۷۰ پوند وزن داشت. اشاره طنزآمیز مارکس به کوتولگی تی‌یر است و مقایسه او به عنوان سیاستمدار اهل پارلمان با «توم» نظامی.

۲. والا حقارت را در ترجمه Sa Petiteesse آورده‌ایم. م

حتی پس از صدور فرمان مورخ ۷ آوریل کمون، که در آن، در برابر اعمال وحشیانه نظامیان حکومت در ورسای،^۱ به معامله به مثل و اقدامات تلافی جویانه از سوی کمون اشاره شده و گفته شده بود وظیفه کمون است که «در برابر عملیات و اقدامات آدمخوارانه دارودسته راهزنان ورسای، از مردم پاریس حمایت کند و سیاست چشم در مقابل چشم و دندان در مقابل دندان را به اجرا بگذارد»، تی‌یر همچنان به بدرفتاری وحشیانه با زندانیانی که به دست نیروهای دولتی اسیر شده بودند ادامه می‌داد. او، علاوه بر این‌ها، در خبرنامه‌هایی که منتشر می‌کرد به این زندانیان ناسزا گفت و نوشت: «سیمای منحط دموکراسی منحنط هرگز دیدگان مردم شریف را بیش از این نیاززده بود»^۱ - مردم شریف، مثل خود تی‌یر و «تمدید مرخصی» گرفته‌های بی‌مقدارش. با این همه، اعدام زندانیان برای مدتی متوقف شد. ولی همین که تی‌یر و ژنرال‌های دسامبری کارش پی بردند که حتی جاسوسان رسمی‌شان، که از سوی ژاندارمری ماموریت داشته‌اند و در لباس بدلی گاردهای ملی در پاریس دستگیر شده‌اند، یا حتی سرپاسبان‌هایی که با بمب‌های آتشزا به چنگ ماموران کمون افتاده‌اند، مشمول عطفیت افراد کمون قرار گرفته‌اند، و آن تهدیدهایی که در فرمان مربوط به صدور دستور در اجراء اقدامات تلافی جویانه آمده بود در موردشان عملی نشده است،^۲ باری، همین که فهمیدند آن تهدیدها

۱. اصل جمله در متن اصلی انگلیسی چنین است:

"Never have more degraded countenances of degraded democracy met the afflicted gazes of honest men."

این جمله در ترجمه فرانسوی به صورت زیر برگردانده شده است:

"Jamais, la basse démagogie n'avait offert aux regards affligés des honnêtes gens des visages ignobles."

۲. مارکس در نامه ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ خود به کوجلیمان (Kugelmann) از این گونه

توخالی بوده، دوباره شروع کردند به اعدام گروه گروه زندانیان که تا نفر آخر هم ادامه یافت. خانه‌هایی که افرادی از گارد ملی بدان‌ها پناه برده بودند در حلقه محاصره ژاندارم‌ها قرار می‌گرفت که ابتدا به آن‌ها نفت می‌پاشیدند (نفتی که در این جا برای نخستین بار در صحنه ظاهر می‌شود) و سپس به آتش کشیده می‌شدند؛ تنها ساعاتی بعد آمبولانس‌های متعلق به مطبوعات، که پایگاه‌شان در ترن (Ternes) بود، موفق می‌شدند اجساد نیمه زغال شده ساکنان آن خانه‌ها را از معرکه بیرون ببرند. چهار تن از اعضاء گارد ملی، که، در تاریخ ۲۵ آوریل، خود را به گروهی از سپاهیان سوار در بل اپین (Belle-Epine) تسلیم کرده بودند، بیدرنگ به دست فرمانده آن سواران، که از جنم شایسته گالیفه بود، یکی پس از دیگری از پا در آمدند. یکی از این چهار تن، که گمان می‌کرده‌اند مرده است و رهایش کرده بودند، به حالت سینه‌خیز خودش را کشان کشان به یکی از «پُست»‌های نگهبانی مقدم پاریس رساند و توانست بعدها در کمیسیون تحقیق کمون شهادت دهد. هنگامی که تولن (Tolain) درباره گزارش کار این کمیسیون از وزیر جنگ سؤال کرد، دهاتی‌های تی‌یر در مجلس آن قدر سروصدا کردند که لوفلو نتوانست پاسخ بدهد. از نظر این جماعت، رسیدگی به این گونه مسائل در حکم توهینی به ارتش «پرافتخار»‌شان بود. لحن بی‌قیدانه انعکاس اخبار قتل عام افراد گروه‌های هم‌پیمان، که در مولن ساکه (Moulin-Saquet) در حالت خواب غافلگیر شده و به دست سربازان تی‌یر افتاده و سپس با ضربه‌های سرنیزه لت‌وپار شده بودند، و نیز انعکاس اخبار اعدام‌های گروهی در کلامار (Clamart)، در خبرنامه‌های تی‌یر، آن چنان خالی از هر گونه احساس بوده که تایمز

لندن را نیز، که اعصاب بسیار حساسی هم ندارد، آزرده کرده است. ولی کوشش برای برشمردن بی‌رحمی‌های اساساً مقدماتی کسانی که پاریس را زیر باران گلوله‌های توپ و خمپاره گرفتند و زمینه را برای عصیان برده‌فروش‌های [بوردو] با استفاده از حمایت ارتش فاتح بیگانه فراهم کردند دیگر مسخره است. در گرماگرم چنین دهشت‌هایی است که تی‌یر، با فراموش کردن ناله و زاری‌هایی که دربارهٔ مسئولیت‌های سنگینی که بارشان بر شانه‌های کوتولهٔ وی فشار می‌آورد سر داده بود، اکنون به خود می‌بالد که مجلس با آرامش تمام سرگرم تشکیل جلسات خویش است، و با تدوام بخشیدن به مجالس عیش و نوش شبانه‌اش، گاه با ژنرال‌های دسامبری کارش، گاه با امرای آلمانی، ثابت می‌کند که هاضمه‌اش کمترین ناراحتی ندارد و همهٔ این حوادث، حتی شبح ژنرال‌های اعدام شده‌ای چون لوکنت و کله‌مان توماس، اشتهايش را برهم نمی‌زند.

III

در سپیده‌دم ۱۸ مارس، پاریس با شنیدن فریاد رعد آسای زنده باد کمون از خواب بیدار شد. بینیم این کمون چه گونه چیزی است، این ابوالهولی که شنیدن نام آن خاطر بورژواها را آشفته می‌سازد، چیست؟
در بیانیهٔ ۱۸ مارس کمیتهٔ مرکزی چنین آمده بود:

پرولتراها پایتخت، که شاهد ناتوانایی‌ها و خیانت‌های طبقات حاکم بودند، دریافتند که ساعت موعود، برای آن که آنان با به دست گرفتن زمام امور، کشور را از وضع فعلی برهانند، فرا رسیده است... پرولتارها دریافت که وظیفهٔ اجتناب‌ناپذیر و حق مطلق اوست که سرنوشت خویش را خود به دست گیرد و با تملک قدرت پیروزی این سرنوشت را تضمین کند.